

فهرست مطالب

۷	سخن مؤلف
۱۳	مقدمه فرشاد مؤمنی
۳۹	مقدمه
۳۹	عباس میرزا و توسعه
۴۱	پرسش های عباس میرزا از «ژوبر» فرانسوی
۴۸	توسعه و تغییر
۵۱	برآمدن فرومایگان
۵۷	سراب گرایی صنعتی در نظام قبایلی ایران
۵۷	نگاهی به فهم صنعت
۶۲	انتقال تکنولوژی
۶۵	تولد تکنولوژی
۷۱	تکنولوژی در قالب اجتماعی - تاریخی خود
۷۴	گزارش فنی - اجتماعی - اقتصادی
۷۶	و اما در ایران چه می گذرد؟
۷۹	تحولات قرن شانزدهم

- ۸۳..... قرن هفدهم و «پس‌آیندگی» صنعت
- ۹۱..... «کار»: نقش عامل انسانی در تحولات صنعتی
- ۹۵..... در کوره و معدن
- ۹۶..... در خدمت علماء و مخترعین
- ۱۰۰..... برخورد قطعی جوامع صنعتی با نظام‌های قبیلگی
- ۱۰۲..... بافت ایران
- ۱۱۲..... سیاست تکنولوژی در ایران
- ۱۱۴..... امیرکبیر
- ۱۱۸..... روشنفکران، بورکرات‌ها و تکنوکرات‌های ایران
- ۱۲۲..... فرهنگ مردم در رابطه با انتقال تکنولوژی
- ۱۲۵..... علل عمده عدم توفیق
- ۱۲۹..... قالب اجتماعی تکنولوژی
- ۱۳۰..... جمع‌بندی

سخن مؤلف

من همیشه به این پرسش فکر می‌کنم که چرا ساسانیان فرو ریختند، و جواب‌هایی که بزرگان داده‌اند تا حدی قانع‌کننده نیستند. ولی می‌فهمم باید پاسخ‌های قانع‌کننده‌تری بیابم. اگر آن سؤال را پاسخ خوبی در چارچوب نظری محکم‌تری بدهیم احتمال بسیار زیاد دارد که به سؤال سخت دوم هم پاسخ بدهیم و آن سؤال این است، چرا ایرانیان نتوانستند بعد از اسلام و پس از دو قرن سکوت، در آن دو قرن بعدی با نهضت شعوبیه، کشوری مستقل و قدرتمند برپا کنند؟ اگر به این پرسش، پاسخ قانع‌کننده‌ای در چارچوب نظری روشمندی ندهیم، نمی‌توانیم بفهمیم که چرا هزار سال به زیر سلطه ایلات غیرایرانی تن دادیم و بخشی از زبان کشور را هم برگردانیدیم. و بعد جواب اینها را نداریم که چرا در چرخه شوم ضدتولید افتاده‌ایم، اقتصادی معیشتی- غارتی، ناامن، و بخور و نمیر و بعد هم با پول منبع جدید اقتصادی یعنی نفت که در کنار آن لمیدیم و نتوانستیم چیزی بسازیم و به آن تکیه کنیم. از هول زایش خروج اجباری از هزار سال تمدن ایلیاتی هم دوباره برگشتیم به سنت و هم تولید را سامان ندادیم و هم مصرف را برگزیدیم. و هم اجتماع و فرهنگ پاخورده، در پانداز آن دوام نیاورد، این پرسش‌ها کمرشکن‌اند و مغزسوز، اگر در چارچوب نظری روشمند و منسجم به آن‌ها پاسخ ندهیم. با عدم پاسخ به این سؤال‌ها نمی‌توانیم جواب‌های قانع‌کننده‌ای برای توسعه داشته باشیم و نظریه اصلاحات در حد کارشناسی عمیقی نخواهد بود و مشکل جایی را حل

می‌کند ولی در پاسخ دیگری می‌ماند. من دوست دارم، به عمق بروم و اگر به هدف نرسیدم ناراحت می‌شوم، و با سطحی‌نگری و شعبده‌بازی دلم خوش نمی‌شود. اگر آن سؤال‌ها را بشکافیم و پاسخ آنها را بیابیم، بسیاری از پرسش‌های دیگر در کنار آن پاسخ‌ها جواب خود را می‌یابد. مثلاً چرا نظام قانونی در ایران شکل نگرفت؟ و دستگاه قضائی مستقلی بوجود نیامد؟ چرا نهادها و سازمان‌های جدید حکومتی غربی در ایران از کار افتاد؟ چرا تقسیم کار و تخصص‌گرایی در ایران به مرور شکل نگرفت؟ چرا صنعت، شکل پویا و تکاملی پیدا نکرد؟ چرا علوم نوین در ایران نروئیدند و ...

باری مشغله‌های فکری من در حول و حوش همین مسائل و به صورت تاریخی از همین دست هستند. من این خوشوقتی را داشته‌ام که در کف هرم اجتماع بسیار لولیده‌ام، و هم در سازمان‌های بزرگ صنعتی، مدیریت کرده‌ام، یعنی از کف تا رأس هرم را کم و بیش دیده‌ام. من زمانی که نزدیک به انقلاب شدیم، ذهنم سؤال‌دار می‌شد و در انقلاب که شرکت کردم سؤال‌دارتر شدم وقتی به عنوان عضوی از اعضای هیأت مدیره شرکت نفت یا فرماندار پاوه، مسئولیت قبول کردم، حالت یأسم بیشتر شد. حول و حوش سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴، شرکت نفت را زیر و رو چرخیدم و کاویدم، بنظرم کار، خیلی خیلی گران تمام می‌شد، به هر در زدم نتوانستم کاری کنم، داستان آن بلند است خودم، تنبیه شدم که چرا جاهایی را که نباید ببینم دیدم.

گفتم آنها یک کتاب را پُر می‌کند، گذاشتم تا در خاطراتم بگویم. کار و تخصص ارج و قرب جدی نداشت. مدیر نمی‌توانست همزمان با مدیریت هزینه و کنترل هزینه شروع کند، وحشتناک بود. میرزاتقی خان را یادم آمد که مدیریت هزینه هم کرد و جانش را سر آن گذاشت. اگر نقاط ضعف جدی را می‌دیدم، با مشکلات کمرشکن روبرو می‌شدم. آنجا، خیلی تأمل کردم و نگاه کردم، کار مفید در اکثر جاها یک ساعت بود، همه پست خوب و حقوق بالا می‌خواستند، ولی کار را بها نمی‌دادند. یاد امام محمد غزالی افتادم که در *احیاءالعلوم* گفته بود که مردم عادت کرده‌اند به این که کلفتی نان

را بگیرند و نازکی کار را. مصداق این گفته را من در آنجا به طور نسبی دیدم. من دیدم، یا من این طور فهمیدم. جامعه‌ای که میرزاتقی خان را رنج می‌داد دیدم. من آن چرخ ضرب سکه پدرسوخته را که راه نمی‌افتاد و اثاث آنرا دزدیده بودند و ناصرالدین شاه را گریه انداخته بودند آنجا دیدم و به همین خاطر وقتی کار را در آنجا ترک کردم یکسر رفتم سه راه آذری دنبال کار شوفری، دیگر علاقه‌ای به ادامه و تحمّل این تلخی نداشتیم، چنان تلخ بود که دیگر با کار اجرایی دولتی خداحافظی کردم و به عللی که دوباره برگشتم، کار اجرایی قبول نکردم. تحمّل نمی‌توانستم بکنم، بعد هم، که دوباره برگشتم، ضمن زیر و رو کردن وزارتخانه جدید، فقط قبول کردم مرکز تحقیقات برایش درست کنم و اداره کنم.

این فشارهای روحی بر من موجب شد که زبان نوشته‌های من تلخ و گزنده شود، اکنون یکی از آنها روبروی شما است *سراب گرایی صنعتی در نظام قبایلی ایران*. اگر ما در انتقادات از میراث فرهنگی خود، به زبان صریح سخن نگوئیم، مسئولیت آن گمراهی مصیبت‌بار و تفرقه‌مهلک به دوش ما خواهد افتاد. در واقع در پس ذهن من این است که بسیاری از مشکلات ایران تاریخی‌اند، البته که اکثر جوامع و شاید همه آنها با مشکلات تاریخی خود هم دست و پنجه نرم می‌کنند. و همه بگونه‌ای در حال بازسازی‌اند که هم رفاه مردم را تأمین کنند، وهم از رقبای تاریخی و هم دائمی خود در سطح جهان عقب نمانند، هر کشوری باید خود را خوب بشناسد و همه عوامل مؤثر بر عملکرد ضعیف خود را بشناسد.

من اگر می‌توانستم، مشکلات را از فجر اسطوره‌ها می‌کاویدم. باز به قول پوپر: «هیچ کتابی هرگز به پایان نمی‌رسد». این گونه نوشته‌ها هم همیشه اول کار است. معمولاً معایب و مشکلات خیلی بزرگ از جلوی چشمان بیرون می‌رود. از نظر فرهنگی ایرانیان حساس نیستند به این پرسش که چرا ذلیل ایلات غیرایرانی شدند؟ و در هزار سال

چه تحفه‌ای از حکومت آنها به دست آوردند؟ و الان آنها کجا هستند؟ آن رفتارها چگونه‌اند که امروزه بیشترین نیاز، به انقلابات بزرگ روحی و اخلاقی است، که البته با تغییر شرایط مادی هم، تعارضی ندارد. انقلابی عاطفی، روحی، عقلانی دور از قیومت اقتدار و تعصب، آن هم آرام، آرام، با کوشش، جهت‌پدیدار کردن جامعه‌ای آزاد، جامعه‌ای که نه در عرصهٔ بین‌المللی تو سری خور باشد و نه در داخل مرزهای خود. ایران در این اواخر چند بار خیز برداشته تا از زهدان تاریخی خود زایشی نو کند و به صورت نسبی موفق نشده است. ولی ذره ذره، پیش می‌رود. این طور به نظر می‌رسد که دوباره می‌خواهد زایشی بکند، البته طبیعی، چون جامعه اعصار جدید در حال تغییرند، بخواهند یا نه، بگمانم ایران استعداد برآمدن و بالیدن را دارد.

قبل از انقلاب و در آستانهٔ انقلاب و بعد از آن در همین فکرهایی بودم که به پاره‌ای از آنها در اینجا اشاره کردم و دربارهٔ پاسخ‌های آن و بسط پرسش‌های آن به این طرف و آن طرف سرک می‌کشیدم و بر اطلاعات و کارهایی که سه کشور انقلابی آن روز جهان می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند را تا آنجا که برایم مقدور بود پیگیری می‌کردم، از جمله: شوروی، الجزایر، کوبا و ایران را هم که می‌زیستم، از نزدیک، نزدیک، بدون کم و کاست، از قم و نوفل‌لوشاتو، تا وزارتخانه و وزیر تا کارمند و کارگر، بازاری و کشاورز، بنا و راننده و گاری‌چی، هزار اقلام تولیدات فرهنگی دیگر. روشنفکر، دانشگاهی و انواع و اقسام موجودات عجیب و غریب، گاهی دلم می‌خواست نوشته‌ای بنویسم به نام «عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات» باری در میان آن سه کشور از شوروی بازدیدی پیش آمد. به محض ورود، دریافتم فروریختنی است که داستان نسبتاً مفصل دیدار را جایی گفتم، کوبا هم که کمی از شوروی نداشت. مدارکی که جمع‌آوری کردم در اختیار مرحوم مهندس سحابی هم گذاشتم که دل به سوسیالیسم به این معنا خوش نکند، ماند الجزایر فاجعه‌بار که از قضا، کم و بیش هم فرهنگ بودیم. من وقتی الجزایری‌ها را می‌دیدم به راحتی می‌فهمیدم همانطور که به صورت نسبی «بازاری»

را می‌فهمم، جماعت بنی هندل را می‌فهمم و از این قبیل، یک کتاب گونه‌ای از الجزایر فراهم کردم و اسم آن را گذاشتم «سقط جنین یک انقلاب در الجزایر».

درهمین گیر و دار، دوستی گفت یک مقاله بده تا در احیاء چاپ کنیم، سال حدود ۶۵ و ۶۶ بود. خلاصه‌ای از آن سقط جنین را با پاره‌ای مطالب دیگر برای چاپ به ایشان دادم که در «احیاء» شماره ۲ چاپ شد و من معمولاً نوشته‌های خودم را نمی‌خوانم و آن را ندیدم. بعد از سی چهل سال که تصمیم گرفتم آن را چاپ کنم، دیدم هیچکدام ارجاع ندارد. آن دوست خودش را نفی بلد کرده و من هم به او دسترسی ندارم، دوست دیگری پایان‌نامه در خصوص الجزایر می‌نوشت، اصل نوشته را به او دادم و دیگر به کل فراموش کردم پیگیری کنم و چند بار هم اناث کشی. همه اینها را گفتم که وقتی نوشته اصلی را می‌بینید از بهم ریختگی و یا فقدان ارجاعات فقط من را سرزنش کنید، نه آنهایی که برای چاپ آن زور آوردند.

یک مقدمه بلندی هم این سراب‌گرایی صنعتی دارد که تفاوت روش را به خوبی در آن حس می‌کنید. فاصله این نوشته‌ها بیش از سه دهه است. اینجا و در قسمت اخیر مخاطب من اقتصاددانان توسعه‌ای ایران هستند که کارشان دو کمبود فوق‌العاده جدی دارد: یکم تاریخ ایران و شناخت آن، به این دلیل که جوامع و مردمان شان از تاریخ شان جدا نیستند و مجموعه راه حل‌های جزئی و زیسته تاریخی همان فرهنگشان است که با آن این طول راه و مسیر را آمده‌اند، و برگ هویت و شناسایی‌شان در فرهنگشان درج است. و بدون توجه به آن با موجود ناشناخته‌ای روبرو هستیم، که از اقتصاددانان‌های ما و بویژه توسعه‌ای‌های آن به طور نسبی این بخش غایب است. فراموش نمی‌کنم که در اقتصاد نهادگرایی جدید یک دانشمند برجسته نوبلیست وجود دارد به نام داگلاس نورث که بسیار سعی کرده علت توقف دوره‌ای اقتصادها را بشناسد، از کهن‌ترین ایام تا امروز. ایشان در راه حل‌های توسعه‌ای خود پافشاری عجیبی بر شناخت تاریخ هر کشور به صورت جداگانه، در قالب یک حکایت نهادی دارد، تا بتوان

نقطه عملکرد ضعیف آن را در اقتصاد دریافت، و در رفع مشکل در کتاب فهم فرایند تحول اقتصادی می‌گوید: باید عملکرد ضعیف از نظر تاریخی شناخته شود، و آن هم از عملکرد خود آن جامعه. اینجا بحث زیاد است، بگذریم.

نکته مهم دوم روشمندی بحث است که اگر بحث روش نداشته باشد دریافت نقاط ضعیف و به محک امتحان زدن و ابطال کردن آن ممکن نمی‌گردد، تعارض‌ها و نقاط ضعف هم شناخته نمی‌شود، موضوع تحقیق پیدا نمی‌کند و از این قبیل. این هم که تقریباً به صورت نسبی از درس و بحث این عزیزان بیرون است. در مجموع، مجموعه پیش رو با این دغدغه‌های برشمرده تنظیم و در معرض چاپ آمده است، پر از کاستی که ناشی از ناتوانی من است.^۱

علی رضاقلی

تابستان ۱۳۹۹

۱. راه حل‌های شناخت عملکرد ضعیف اقتصادی را می‌توان از ص ۱۱۶ تا ص ۲۲۶ کتاب فهم فرایندهای تاریخی دیده، آن طور شناخت و پیدا کردن راه حل در ایران، قانع کننده‌تر به نظر می‌رسد. دستگاه روشی نهادگرایی جدید مشکل گشایتر از بقیه است.